



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۰۶/۲۷

حنیف رهیاب رحیمی

## بحث سرود ملی

### طنز

از دعوت مجلل و ضیافت مفصل منزل آقای نرم دل خان خاطره ای دارم که تا ابد فراموش شکم و دماغ نخواهد شد، میز طویل و عریض غذاخوری زیر انواع و اقسام اطعمه و اشربه داخلی و خارجی کمر خم کرده بود. از مرغ بریان گرفته تا بورانی بادنجان و کباب چوپان و بولانی گندنه و کدو تا آشک و سیمیان، قورمه و سبزی و پلو و چلو و دو پیازه و ماهی بریان... خلاصه چه بود که در میز و سفره آنشب نرم دل خان غیر حاضر بود.

پری جان همسر خوش سلیقه، خوش کلام و مو طلایی آقای نرم دل خان به بهانه عزت داری و پذیرایی مهمانان، در واقعیت کمالات و مهارت انگشتانش را در رشته پخت و پز نیز بر رخ ما کشیده بود زیرا هرچه نباشد پری جان نیمی از عمر گران قیمتش را در خارجه گذشتانده و به اصطلاح از کمر به بالا اروپایی مشرب است. و آنشب ضمن اینکه لحظه ای به زمین نمی نشست، یکایک مهمانان را مرتباً و مکرراً به تعرفاتی چون نوش جان بفرمایین، بگیرن شما ره به خدا و بنوشین، دعوت می نمود و رسم مهمان نوازی بجا می کرد.

پس از آنکه برنامه خورد و نوش به پایان رسید مهمانان هر کدام در چوکی ها و کوچ های مخملین صالون خود را جابجا نمودند. ترکیب مجلس معجونی بود از فضلا، ادبا و اهل خبره! که ماشاءالله هر کدام نسبت به دیگر بیشتر از یک کیلو عقل و فراست و ذکاوت در کنج و کنار جمجمه ذخیره داشتند و در هیچ رشته تن به فلک نمی دادند. به جز این هیچ مدان کم بغل و عاجز که کنج خلوت و کم نوری را برای نشستن مناسب حال و روزم دانستم، دیگران همه بالاتر از یکدیگر در جاهایی که مناسب شوکت و منزلت شان بود خود را مانند گربه ها در آغوش کوچ های نرمتر از پر قوی نرم دل خان رها کردند.

آقای نرم دل خان شخصاً یک آدم بسیار نرم دل است و در عین حال شکم بسیار نرم و خلو هم دارد زیرا چهل و چند سال تناول غذا های هوسانه و لذیذانه دستپخت پری خانم، هفت طبقه چربی زرد و خالص را روی شکم نرم دل خان چنان لابلای خوابانیده که آب کردن آن نه تنها از قدرت داکترها، بلکه حتی از عهده متخصصین چربی کشی نیز بیرون است و آن شب هر باری که آن محترم روی اندکترین موضوعی می خندید لرزش فنه های نرم شکمش توجه هر بیننده را جلب می نمود و به خنده می انداخت.

بهر حال بعد از اینکه غذاهای لذیذ و رنگارنگ خورده شد و حال همه را بجا آورد، عده ای آشکارا و جمعی هم از روی رعایت ادب، به شکل قاچاقی مصروف پاک کاری و بیلچه زنی درز های دندان های شان شدند تا از آخرین ذره های گیر مانده کباب در آنجا نیز محروم نمانده و کام دل گیرند.

طبق معمول هر مهمانی، درین مجلس نیز جر و بحث روی مسایل مختلف کم کم آغاز شد و به زودی نام مبارک افغانستان در وسط میدان مباحثه افتاد و ابراز نظر ها و تیوری آفرینی ها در مورد وقایع و حوادث و سرنوشت این یتیم مادر مرده آغاز گردید.

کسیکه ادعا می کرد بیشتر از دیگران رنج و درد فراوان از رژیم های گذشته کشیده آقای کله خشک بود که پکرنگ می گفت:

- رژیم فعلی از رژیم های گذشته هزار مرتبه بهتر است باید خدا را شاکر باشیم که حالا نام خدا دارای همه چیز هستیم: مکتب، سینما، تلویزیون، ساز و موسیقی، پولیس و اردوی ملی مجهز و اینه یک خوشخبری که سرود ملی هم داریم و نام خدا چه خوب یک سرود ملی به سُر و لّی برابر که مه تا حالی جُک شه نه شنیدیم.

کله خشک که معلوم می شد در سر و کله اش هر چیز به قدر کافی موجود است به جز مغز آدم، تا خواست دم بگیرد و با یک قورت چای گلو تر کند، آقای شیرین گفتار که تا آنوقت تا ناف در کوچ فرو رفته بود یکبار مانند بقه جستی زد و رشته سخن را از هوا قاپید:

- با آغای کله خشک در دیگر موارد هم عقیده استم اما عرض کنم همی سرود ملی ره که ساخته اند، به مزاجم چندان خوب نخورد، اول اینکه در خارج ساخته شده و دوم اینکه درست فهمیده نتانستم که چرا و به چه خاطر نام اقوام را یاد کرده، به نظر مه ده سرود ملی یاد کردن نام اقوام چه ضرور اس، ای وطن خو از تمام کسایبست که در آن زندگی می کنند. بناءً به نظر مه اگه از دوره های چپه کو و راسته کوی چند سال آخر بگذریم بهترین سرود ملی در وقت مجاهدین ساخته شده بود که هم ملی بود و هم اسلامی و هم جهادی.

درین هنگام آقای شمشیر خان صدایش را بلند کرد و با لهجه خاص و تندى فرموده های آقای شیرین گفتار را رد کرده گفت:

- برادر! شاید که حکومت کمونیست ها را یکی تان هم خوش نداشته باشین و بگوین وطنه برباد کدن و فروختن و قتل عام کدن اما از حق تیر نشویم سرود ملی را که ساخته بودند از نظر من با کمپوز بسیار عصری و انترناسیونالیستی خیلی پر معنی و مترقی هم بود، بخصوص حرارت و گرمی هم در آن شامل بود و تاکید می کرد که گرم شه لا گرم شه او گرم شه ... و گرمی را همه خوش داشتند مخصوصاً در زمستان ها که برای یک گیلان تیل مردم سه ساعت پیشروی تانک تیل دهمزنگ می نشستند و آخر با گیلنه خالی دوباره بخانه برمی گشتند.

این فرموده مختصر و نیمه انقلابی شمشیر خان آتش غضب را در دل آقای قویدل که سرش را مانند سردار داود از بیخ و ریشه تراشیده بود مشتعل ساخت. آقای قویدل مشتتش را محکم بالای میز چایخوری کوبید و با آواز مدهش و بلندی فریاد زد:

- این دیگر خیانت ملی اس که یک رژیم دست نشانده و مزدوره تاریف کنیم، همه باید با مه همنظر باشند که سرود ملی دوره داود خانی در تاریخ ما بی نظیر اس و باز کسی مانند آنرا ساخته نمیتانه. همه شاهد هستند که داود خان افغانستان را همیشه آباد می خواست، اگر او را موقع می دادند نام گشنگی و تشنگی را دیگر در وطن نمی شنیدیم اما صد افسوس که وزیر جنگ خود کسی ره مقرر کده بود که ده سه سرخانه چلم هم نشه نمی شد.

درین وقت که گرمی و حرارت مجلس هم از سی و پنج درجه بلند تر شده بود میرزا دلدار که نسبت قلنج معده و کمبود دو سه دندان در الاشۀ چپ نتوانسته بود از سفره رنگین آن شب به طور لازم کام دل گیرد با صدای لرزانش گفت:

- اگر چه در رژیم شاهی نسبت راپور های نادرست مخالفینم سه ماه را در زندان دهمزنگ بندی بودم که قلنج معده و بواسیر ره هم از همونجه پیدا کدم و هیچ خاطره خوش از آن دوره ندارم اما سرود ملی ظاهر شاهی به نظر این مامور متجرب دولت سرود خوب بود که حتی چهل سال دوام کرد و میرمن رخشانه، میرمن پروین، قمرگل و ناهید هم در آن آواز کشیده بودند. چه وخت هایی و چه خاطراتی بود.

با شنیدن این معلومات میرزا دلدار چای در گلوی شربت خان پرید، او که به احترام نام شیرینش یک کلمۀ تلخ هم بکسی نمی گفت ناطاقت شد و رویش را بسوی میرزا دلدار دَوَر داده گفت:

- اگر میرزا صاحب مرا ببخشند می خواهم عرض کنم که در زمان شاه سرود ملی نداشتیم بلکه در آزمون پاچاهی سلام داشتیم که یک چیزی بود بدون آواز و بی سُر و بی لّی، یک چیزی شبیه شوله شیرین بود که آدم را بد هضم هم نمی کرد، در بین پیر، جوان و مذکر و مؤنث یک ذره خریدار نداشت و از بس خواب آور بود هر شب ساعت ۱۲ بجه در ختم پروگرام رادیو افغانستان پخش می شد و بعد از او ده تمام شار کابل پشه هم پر نمی زد.

اینبار نوبت آقای پیغور رسید او که نسبت نداشتن تناظر موقعیت چشم ها همگونی دید نداشت همیشه با یک نفر صحبت می کرد ولی دو نفر را مصروف نگه می داشت، آقای پیغور دو سه بار گلو صاف کرد و گفت:

- آگه از حق نگذیریم دوره طلایی تاریخ ما عصر امیر امان الله غازی است که غازی مرد هم استقلال ما را گرفت وهم سرود ملی عصر ایشان که از کمپوز های خاص محمود طرزی و استاد قاسم بو د تا حال در جهان ساخته نشده. یاد استاد قاسم زنده باد که چه خوب می خواند:

### گر ندانی غیرت افغانیم – چون بمیدان آمدی می دانیم

فرموده اخیر آقای پیغور همه را به خنده آورد زیرا این گپ برای همه تازگی داشت که محمود طرزی آن شاعر و ژورنالیست روشنفکر با استاد قاسم مرحوم آواز خوان بینظیر دوران، کمپوز مشترک ساخته باشند. بدون شک آن دو شخصیت ارزشمند بودند اما نسبت تفاوت هایی که در مسلک و رشته کاری شان وجود داشت، شاید هیچگاهی همدیگر را ملاقات نکرده باشند. مگر چون آقای پیغور ادعا می کرد که پدر کلان مرحومش جارچی خاص شاهی در عصر اعلیحضرت امان الله خان بوده، لذا بر گفتارش پافشاری می کرد و برای اثبات ادعایش حاضر بود قسم و قرآن یاد کند.

دانشمند دیگری که تا ایندم نسبت کوتاهی قد و پا ها، مانند ملخ از چوکی اش آویزان بود خود را کمی جمع و جور کرد تا از قافله پس نموده و توصیف مختصری از سرود ملی عصر امیر عبدالرحمن خان ارائه دهد که بدون وقفه از طرف آقای لیاقت علی خان جواب دندان شکن یافت.

- آقای لیاقت علی خان ضمن اینکه عبدالرحمن خان را یک آدم دیکتاتور و سنگدل معرفی کرد اظهار داشت که آن جلد تا روزانه یک چارک چشم نمی کشید شبانه خوابش نمی برد. او اصلاً در قصه سرود مرد نبود لیکن اگر از سرود ملی حرف می زنیم باید از یاد ببریم که سرود ملی عصر امیر دوست محمد خان در بین همه بهترین بود. به این علت که در آن زمان شعر و شاعری چندان رواج نداشت، امیر موصوف خودش تنبور می نواخت و چار بیتی های وطنی را با آن زمزمه می کرد. اینرا می گویند سرود ملی که توسط امیر و رهبر یک مملکت خوانده شود آنهم با تنبور و چاربیتی وطنی. بعد از ختم صحبت عالمانه لیاقت علی خان! سکوت مطلق در صالون حکمفرما شد، همه در افکار گوناگون غرق شده بودند، شاید فکر می کردند و حسد می خوردند که لیاقت علی خان این معلومات بکر و دست اول را از کدام تأریخ دست نخورده کشف کرده که دیگران تا حالا از آن بیخبر مانده اند.

من درین میان راهم را گم کرده و حیران شده بودم که دستپخت خوشمزه پری خانم تا چه اندازه فکر و عقل همه را به تحرک انداخته که هر یک با معده های تخته باز و جنگله بلند چگونه تیوری می آفرینند و چه علمی نیست که نمی ریزند. فکر کردم که اگر شب کوتاهی نکند شکی نیست که بحث سرود ملی همین طور به سیستم ریورس!! ثمه به ثمه الی دوره هخامنشی ها به بررسی گرفته شود زیرا مهمانان امشب نام خدا هر کدام در ساحه سیاست، تأریخ و ادبیات افلاطون و سقراط را هم به شاگردی نمی گیرند. من به پیروی از ارشاد شاعر: «همان بهتر که دست بی هنر در آستین باشد» خود را قطره ای حساب کرده ثواب دیدم دم نزنم و تنها گوش فرا دهم که دادم.

سکوت همچنان حکمفرما بود که ناگاه پرخوری کارش را کرد و در اثر تعاملات کیمیای و فزیکی خوراکه باب شور و شیرین و تند و تیز و زیاده نوشی، قلنج معده میرزا دلداز تور خورد و با یک حرکت سریع نیمی از خوردگی ها را در روی قالدین ابریشمی پری خانم و نیم دیگرش را با مهارت در جیب راست کرتی پلو خوری لیاقت علیخان که در پهلویش نشسته بود تخلیه کرد.

با این رویداد صحنه دیگری آغاز شد، حینیکه مشاجره نا مناسب لفظی بین آن دو طرف معامله اوج گرفته بود، راپور کثافت روی قالدین به پری خانم رسید و نرمدل خان در حالیکه از یک طرف نمی خواست مهمانانش آزرده خاطر شوند و از سوی دیگر از ترس پری خانم رنگش مثل گچ سفید پریده بود، مانند موش غار می پالید و جای برای پنهان شدن نمی یافت.

من که خنده ام را در همچو حالات نمی توانم نگهدارم، عاقبت بحث سرود ملی را بسیار خطرناک ارزیابی کرده با خود گفتم چه سیه بخت است مادر میهن که درد و مصیبت جانکاهی روح و روانش را می سوزاند، اما فرزندان از حال بی خیرش صرف با تظاهر در عالم بیخبری و بی دانشی و آنهم با شکم های پر و سرهای نیمه گرم، این گونه فلسفه و سفسطه بافی ها را صرف در محافل و مهمانی ها و فقط برای اظهار فضل بر یکدیگر، به میدان می کشند.

با پریشان شدن و برهم خوردن مجلس و حادثه مضحکی که رخ داد، حالت عجیبی داشتم اما قبل از اینکه گرده هایم از زور خنده بکفد دو پای دیگر قرض و از خانه فرار کردم.

اینکه در آن خانه آن شب دیگر چه اتفاق افتاد و از ترس پری خانم چند کیلو چربی از شکم نرمدل خان آب شد، تا حال کسی خبر ندارد.

(پایان)

ملبورن - استرالیا - فبروری ۲۰۱۲

